

آیه تجلی در دیوان امام خمینی (ره)

دکتر محمد بهنام فر

استاد یار دانشگاه آزاد اسلامی بیرجند

چکیده

آیه... فلما تجلی ربّه للجبل... بیش از همه الهام بخش شاعران و عارفان در اشاره به تجلی الهی شده است. حضرت امام (ره) در دیوان خود به کرات به آن اشارات لطیفی کرده‌اند و از تجلی نور حق تعالی بر دل بنده سخن گفته‌اند. در این مقاله ضمن بسط مفهوم تجلی در عرفان به بررسی این موضوع در دیوان امام (ره) پرداخته شده است.
کلید واژه‌ها: تجلی الهی، آیه تجلی، آیه لن قرآنی.

۱. مقدمه

شعر و عرفان برای بسیاری از بزرگان نام و آوازه‌ای در پی داشته و به وجود آنها اعتبار و شخصیتی بخشیده است؛ اما درباره امام خمینی باید گفت که: این بزرگ مرد دوران معاصر نه فقط یک شاعر است و نه تنها یک عارف، بلکه شخصیتی است متعالی در تمامی ابعاد که گاهی نیز برای تسلای دل شیدا و شوریده‌اش اشعاری عرفانی زمزمه می‌کرده تا روح پر شورش اندکی از غوغای حیات مادی بیاساید و در سایه سار نغمه‌های روحانی و نجواهای تنهایی آرامش یابد.

آنچه که در اشعار امام به چشم می‌خورد تنها مشت‌های اصطلاحات خشک و بی‌روح

و یا بازی با الفاظ عرفانی نیست، بلکه سخنانی است که از دلی سوخته و سو داده -
 آنگاه که غرق دریای معارف الهی بوده است - برخاسته و در قالب الفاظ شکل گرفته
 است.

و اما از آن جا که "تجلی" در عرفان جایگاه والایی دارد و عرفا خلقت جهان را
 ناشی از تجلی ذات حق می دانند، نگارنده در این مقاله کوشیده است تا موضوع تجلی
 حق را در دیوان امام (ره) با استناد به آیات و احادیث بررسی و تجزیه و تحلیل نماید.

۲. تجلی در عرفان

تجلی در لغت به معنی ظاهر شدن، روشن و درخشان شدن و جلوه کردن آمده
 است [۱]، اما در اصطلاح صوفیه تجلی عبارت از جلوه انوار حق است بر دل
 صوفی [۲].

صوفیان تجلی را سه قسم می دانند:

۱- تجلی ذات «و علامتش اگر از بقای وجود سالک چیزی مانده بود، فناء ذات و
 تلاشی صفات است در سطوات انوار آن... چنان که حال موسی - علیه السلام - که او را
 بدین تجلی از خود بستند و فانی کردند [۳].»

۲- تجلی صفات و «علامت آن اگر از ذات قدیم به صفات جلال تلقی کنند از
 عظمت و قدرت و کبریا و جبروت، خشوع و خضوع بود... و اگر به صفات جمال
 تجلی کند، رأفت و رحمت و لطف و کرامت، سرور و انس بود [۴].»

۳- تجلی افعال و «علامت آن قطع نظر از افعال خلق و اسقاط اضافت خیر و شر و
 نفع و ضرر بدیشان و استوای مدح و ذم قبول و رد خلق، چه مشاهده مجرد فعل الهی
 خلق را از اضافت افعال به خود مغرور گرداند [۵].»

در عرفان، خلقت جهان را عبارت از تجلی ذات حق می دانند [۶]، چنان که حافظ
 می گوید:

در ازل پرتو خُسنَت ز تجلی دم زد

عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد [۷]

حضرت امام نیز در موارد متعددی به این مسأله اشاره کرده است، از جمله در یک رباعی سراید:

آن کس که رُخش ندید خُفّاش بُود

خورشید فروغ رخ زیباش بود [۸]

سز است و هر آنچه هست اندر دو جهان

از جلوهٔ نور روی او فاش بود

در جایی دیگر تمام موجودات را سرگشته و حیران و غرق در عشقِ معشوقِ ازلی می‌داند که با دلی سوخته تاب و توان خویش را از دست داده‌اند و از حضرت حق درخواست می‌کند تا نقاب از رخ بر اندازد تا همگان به آرزوی خویش دست یابند:

سرگشته و حیران همه در عشق تو غرقند

دل سوخته هر ناحیه بی تاب و توانند

بگشای نقاب از رخ و بنمای جمالت

تا فاش شود آنچه همه در پی آنند [۹]

عارفان معتقدند که راز آفرینش و سرّ وجود عشق است و این مطلب را بدین صورت تبیین و توجیه می‌کنند که: «تجلی جمال [۱۰] و جلوهٔ حسن معبود ازلی و تعلق علم ازلی به حُسن ازلی مستلزم وجودی بود که به این جمال تام و حُسن کامل عشق بورزد؛ یعنی حُسن و جمال و تجلی جمال یار در صورتی تحقق می‌یافت که مُتَجَلّایی برای آن و صورتِ بی صورت معشوق در صورتی قابل تصور بود که آینه‌ای برای نمایش آن باشد... جمال و جلوهٔ حسن ازلی که بی وجود عاشقی جمال پرست و آینه‌ای که محل انعکاس این جلوه و جمال باشد تجلی و تحققی نمی‌توانست داشته باشد، این استلزام و احتیاج بود که موجب ایجاد عالم وجود و شروع آفرینش شد [۱۱]» و حدیث قدسی: «كُنْتُ كَثْرًا مَخْفِيًّا فَأَخْبَيْتُ أَنْ أُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لَكِي أُعْرَفَ [۱۲]» را شاهد این مدعا می‌دانند. لذا رخ یار را در همه جا جلوه‌گر می‌بینند و می‌گویند:

یار سی پرده از در و دیوار در تجلی است یا اولوالابصار
 در دیوان امام نیز بارها این مضمون آمده است، از جمله:
 همه جا منزل عشق است که یارم همه جاست
 کور دل آن که نیاید به جهان جای تو را [۱۳]
 در هر چه بنگر رخ او جلوه گر بود
 لوح زخّش به هر در و هر رهگذر بود [۱۴]
 جز رخ یار جمالی و جمیلی نبود
 در غم اوست که در گفتم و مگویم همه [۱۵]
 هر کجا پا بنهی حُسن وی آن جا پیداست
 هر کجا سر بنهی سجده گه آن زیباست [۱۶]
 با عاقلان بگو که رخ یار ظاهر است
 کاوش بس است این همه در جستجوی دوست [۱۷]

۳. تجلی نور حق بر کوه طور

آن چه بیشتر از همه الهام بخش شاعران و عارفان در اشاره به تجلیات الهی شده، داستان متجلی شدن نور حق بر طور است که در قرآن کریم بدان اشاره شده است؛ آن جا که می فرماید:

«وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنظُرَ إِلَيْكَ قَالَ لَن نَرَاكَ وَلَكِن نُنظِرُ
 إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ نَرَاكَ فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَىٰ
 صَعِقًا [۱۸]؛ وقتی موسی به میقات آمد و با خدا هم سخن شد، از خدا خواست که خود
 را به او نشان دهد و خداوند فرمود: هرگز مرا نخواهی دید و لیکن به کوه بنگر، اگر در
 جایش استوار بماند مرا خواهی دید؛ پس چون خداوند بر کوه متجلی شد، کوه پاره
 پاره گردید و موسی بیهوش روی زمین افتاد.»

بسیاری از شاعران و عارفان به این داستان اشارات لطیفی کرده اند و نتایج زیبایی
 گرفته اند، از جمله مولوی می گوید:

جسم خاک از عشق بر افلاک شد
کوه در رقص آمد و چالاک شد
عشق جان طور آمد عاشقا
طور مست و خَرز موسی صاعقا [۱۹]
یا در جایی دیگر چنین می‌سراید:
کوه طور از نور موسی شد به رقص
صوفی کامل شد و رست او ز نقص
چه عجب‌گر کوه صوفی شد عزیز
جسم موسی از کلوخی بود نیز [۲۰]

حضرت امام نیز به کزّات به این واقعه اشارات لطیفی کرده‌اند و از تجلی نور حق بر دل بنده سخن گفته‌اند؛ از جمله در یک رباعی می‌گویند: تا تجلی ذات حق سالک را فانی نکند و او را از خود رهایی ندهد با معشوق ازلی ندیم و همنشین نخواهد شد:

موسی نشده کلیم کی خواهد شد؟
در طور رهش مقیم کی خواهد شد؟
تا جلوه حق نور از خود نرهاند
با یار ازل ندیم کی خواهی شد؟ [۲۱]

و در رباعی دیگری، دل سالک را رمزی از "جَبَل" می‌دانند و معتقدند: تا آن را جلوه جمال حق پاره پاره نکند و هستی سالک را از او نگیرد همواره خطاب "لَنْ" ترانی "خواهد شنید و از وصال یار محروم خواهد ماند:

تسا جلوه او جبال را دک نکند
تا صَـعق تو را از خویش مندک نکند
پسوسته خطاب لن ترانی شنوی
فانی شو تا خود از تو منفک نکند [۲۲]

و در جایی دیگر در تعریض به ابن سینا و فلاسفه، استدلالات عقلی را «بیرهان حیران ساز» می‌دانند و معتقدند: کسانی که در این گونه استدلالات و برهانها سرگردان شده‌اند راهی به طور سینا و جلوه گاه جمال حق ندارند، بلکه غمزه یار و تجلی معشوق است که همچون تجلی ذات حق بر کوه طور سالک را موسی وار از خود بیخود می‌سازد و تمام دردها را درمان می‌کند:

پر تو حُـسنت به جان افتاد و آن را نیست کرد

عشق آمد دردها را هر چه بُود درمان نمود

غمزه‌ات در جان عاشق بر فرورد آتشی

کانچنان کز جلوه‌ای با موسی عمران نمود

ابن سینا را بگو در طور سیناره نیافت

آن را که برهان حیران ساز تو حیران نمود [۲۳]

و در غزلی دیگر شبیه این مضمون را چنین بیان می‌کنند:

پاره کن پرده انوار میان من و خود

تا کند جلوه رخ ماه تواندر دل من

جلوه کن در جبل قلب من ای یار عزیز

تا چو موسی بشود زنده دل غافل من

در سراپای دو عالم رخ او جلوه گر است

که کند پوچ همه زندگی باطل من [۲۴]

همچنین در نظر امام تجلی غم زدای دل است:

پرده را از روی ماه خویش بالا می‌زند

غمزه را سر می‌دهد غم از دل و جان می‌رود [۲۵]

و من و ما را از دل سالک می‌زداید:

این همه ما و منی صوفی درویش نمود

جلوه‌ای تا من و ما را زدم بزدایی [۲۶]

و سخن آخر این که حضرت امام معتقدند: اگر معشوق از ما مستور و در حجاب

است، عیب از خود ماست و الا اگر دیده حق بین وجود داشته باشد تمام عالم کوه طور

است و جلوه‌گاه جمال حق:

عیب از ماست اگر دولت ز ما مستور است

دیده بگشای که بینی همه عالم طور است [۲۷]

۴. نتیجه

از آن جا که تجلی در عرفان جایگاه والایی دارد و عرفان خلقت جهان را ناشی از

تجلی ذات حق می‌دانند، این موضوع در دیوان امام (ره) نیز باز تاب چشمگیری دارد.

حضرت امام در جای جای اشعارشان با اشاره به داستان تجلی حق بر کوه طور از

آن دریافتی رمزی و عرفانی دارند. ایشان قلب سالک را رمزی از کوه طور می‌دانند و معتقدند: تا نور حق بر دل سالک جلوه‌گر نشود و هستی او را فانی نسازد به وصال یار نخواهد رسید.

همچنین با تعریض به فلاسفه می‌گویند: غمزه یار و تجلی معشوق بر دل سالک او را موسی وار از خود بیخود می‌سازد و تمام دردها را درمان می‌کند.

در نظرایشان جمال یار در همه جا جلوه‌گر است و اگر از دید ما مستور است، عیب در خود ماست که چشم حق بین نداریم:

عیب در ماست اگر دوست ز ما مستور است

دیده بگشای که بینی همه عالم طور است

منابع

۱. سید جعفر سجادی، فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، چاپ طهوری، تهران ۱۳۷۰، ذیل «تجلی».
۲. احمد علی رجایی بخارایی، فرهنگ اشعار حافظ، چاپ پنجم، انتشارات علمی، تهران ۱۳۶۸، ذیل «تجلی».
۳. نجم رازی، مرصاد العباد من المبدأ الی المعاد، به اهتمام دکتر محمد امین ریاحی، چاپ پنجم، انتشارات علمی و فرهنگی تهران ۱۳۷۳، ص ۱۳۰ به بعد.
۴. همان جا.
۵. همان جا.
۶. سید جعفر سجادی، فرهنگی لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، ذیل «تجلی».
۷. شمس الدین محمد حافظ، دیوان غزلیات، به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، چاپ ششم، انتشارات صفی علی شاه، تهران ۱۳۶۹، ص ۲۰۶.
۸. امام خمینی، دیوان، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران ۱۳۷۷، ص ۲۱۳.
۹. همان مأخذ، ص ۱۰۲.
۱۰. تعبیر «جمال» برای ذات حق برگرفته از این حدیث است: *إنَّ اللهَ جَمِیلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ* رک: بدیع الزمان فروزانفر احادیث مثنوی، چاپ دوم، انتشارات امیر کبیر، تهران ۱۳۲۷، ص ۴۲.
۱۱. منوچهر مرتضوی، مکتب حافظ، چاپ دو، انتشارات توس، تهران ۱۳۶۵، صص ۳۵۴-۳۵۵.
۱۲. بدیع الزمان فروزانفر، احادیث مثنوی، ص ۲۹.

۱۳. امام خمینی، دیوان، ص ۴۲.
۱۴. همان مأخذ، ص ۱۴۱.
۱۵. همان، ص ۱۷۹.
۱۶. همان، ص ۴۹.
۱۷. همان، ص ۶۴.
۱۸. قرآن کریم، اعراف ۱۴۳/۷.
۱۹. جلال الدین محمد مولوی، مثنوی معنوی، تصحیح نیکلسون، به اهتمام دکتر نصرالله پور جوادی، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۴، دفتر اول ص ۴.
۲۰. همان مأخذ، ص ۵۴.
۲۱. همان، ص ۲۰۸.
۲۲. همان، ص ۲۱۰.
۲۳. همان، ص ۱۱۵.
۲۴. همان، ص ۱۷۴.
۲۵. همان، ص ۱۱۱.
۲۶. همان، ص ۱۸۶.
۲۷. همان، ص ۵۲. البته اشاره به تجلی حق بر دل عارف در جای جای دیوان حضرت امام (ره) به چشم می‌خورد که در این مقاله جهت رعایت اختصار به ذکر چند نمونه اشاره شده است. از جمله رک: صص ۴۲، ۴۹، ۵۹، ۶۲، ۶۴، ۱۰۲، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۶۱، ۱۷۴، ۱۷۹، ۲۱۳، ۲۳۱ و ۲۴۶.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی